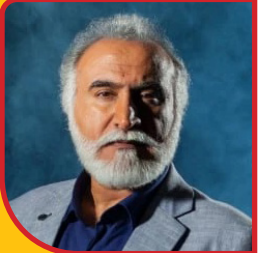


گفت‌وگوی روزنامه صبا با حمیدرضا نعیمی بازیگر و کارگردان تئاتر

بهرام بیضایی؛ هنرمندی که «نه» گفت و تنها ماند



معصومه دهقان
گفت‌وگو

بهرام بیضایی نه قربانی بود و نه حذف‌شده‌ای خاموش؛ او هنرمندی اندیشه‌ورز، طغیان‌گر و مستقل بود که هنر را به سلاحی علیه استبداد، جهل و بی‌عدالتی بدل کرد. حمیدرضا نعیمی، بازیگر و کارگردان تئاتر و سینما در این گفت‌وگو، بیضایی را نه صرفاً به‌عنوان یک کارگردان یا نمایشنامه‌نویس، که به‌مثابه «شهسوار فرهنگ ایران» بازخوانی می‌کند؛ هنرمندی که برای بدیهی‌ترین حق خود، یعنی کار کردن، سال‌ها صبر کرد، سازش نکرد و تا پایان، بهای استقلال فکری‌اش را پرداخت.

شنیده‌اید یک مسئول در حد و جایگاه وزیر ارشاد اسلامی در بزرگداشت‌هایی که برای ایشان گرفته شده، حضور پیدا کنند؟ آیا اکنون برای درگذشت او عزای عمومی اعلام می‌شود. آیا مقدمات استقبال از پیکر بی‌جان او به سرزمینی که با جان و دل دوستش داشت فراهم خواهد شد؟ آیا وزارت خارجه اکنون در حال رایزنی است؟

چرا بیضایی باید برای بدیهی‌ترین حقش، یعنی کار کردن، سال‌ها صبر می‌کرد؟

اگر صبر نمی‌کرد، چه بایست می‌کرد؟ مهاجرت؟ ممکن است کسانی با نظر من مخالف باشند اما اعتقاد دارم استاد بیضایی در روزگاری که در آمریکا می‌توانست در آزادی و بدون سانسور آثار ماندگاری خلق کند، نتوانست پر فروغ باشد. زیرا ابزار کافی مثل بازیگران پر قدرت ایرانی که در کارهایش شاهکار می‌آفریدند، دیگر حضور نداشتند. استاد بیضایی در آن جا فقط باید اثری را برای چند اجرا آماده می‌کرد در حالی که در ایران شاهد بودیم که بلیت نمایش‌هایش در ۴۵ شب اجرا هم دست‌نیافتنی بود. او متعلق به این سرزمین بود؛ با همه کج‌مداری‌هایی که در حقش می‌کردند.

به نظرتان بیضایی چگونه میان تاریخ، اسطوره و معاصر بودن تعادل برقرار می‌کرد؟

استاد بهرام بیضایی روح جهان‌پیرامون خود را به خوبی می‌شناخت. زخم‌ها را شناسایی کرده بود. او فرزند زمانه خویش بود، او تاریخ را دستمایه و قالب کارهایش قرار می‌داد تا به درد هزاران ساله این ملک بپردازد. او قصد بازنمایی تاریخ را نداشت... هرگز. او این قهر تاریخی را در مقابل دیدگان مخاطب و بر روی میز اکنون قرار می‌داد. برای همین در ابتدای نمایش‌نامه «مرگ یزدگرد» می‌نویسد: «و یزدگرد به آسیایی درآمد. آسیابان او را به طمع زر و مال بکشت... تاریخ!» اما در روایت و تأویل بیضایی خبری از کشتن یزدگرد به خاطر زر و مال نیست. استاد بهرام بیضایی مانند پدرش حکیم فردوسی بسیار از زمانه خود پیش بود... البته اهمیتی ندارد که من با بخشی از نگاه ایشان در دفاع از زنان موافق نیستم. در آثار استاد همواره بخش اعظمی از مردان بد هستند و زنان مظلوم و قربانی... به آثاری چون «برده‌ی نئی» نگاه کنید، حتا به فیلمی چون «سگ‌کشی»...



آیا بیضایی قربانی سانسور شد یا قربانی سکوت هم‌نسلانش؟

هیچکدام. استاد بهرام بیضایی قربانی نبود و نشد. او شیر شریزه جنگجویی بود که هرگز تسلیم نشد، کوتاه نیامد، جنگید، نمایش‌نامه نوشت، فیلم‌نامه نوشت، کارگردانی کرد، تحقیق و پژوهش کرد و شاگردان زیادی را پرورش داد... اما به سختی، به قیمت جان. ایشان همواره دردانه فرهنگ و هنر بودند و هر کجا قدم می‌گذاشتند همکاران و اهالی ادب و هنر کلاه از سر برمی‌داشتند. شکی نیست که شمار اندکی نسبت به او بخل و کینه داشتند. این طبیعی است. در همه جای دنیا این حسادت‌ها وجود دارد. آیا مونتزارت مورد حسادت همکارانش قرار نداشت؟ البته موافقم که در ایران حسادت فراوان است، اما او شاهنشاه تئاتر ایران بود، کسی را یارای در افتادن با او نبود. هرگز ندیدم پیروز میدان بحث و گفتگو نباشد... او اهل باج دادن نبود، حتا به مرگ.

صحبت پایانی

استاد بهرام بیضایی خوشا شما که سفر گزیده به منزل رسیده‌اید، ما را بسی مانده راه ناتمام شب‌خوش که صخره را طغیان پرتلاطم سیلاب می‌برد.

بهرام بیضایی را باید پیش از هر چیز هنرمند دانست یا متفکر، نظرتان درباره آثار ایشان چگونه است؟

هنرمند بی‌تفکر چگونه موجودی می‌تواند باشد؟ اساساً بخشی از هنر آمیخته با احساس و بخشی از تفکر و نگاه خاص و آگاهی بخش هنرمند برمی‌خیزد. استاد بهرام بیضایی جزو هنرمندان اندیشه‌ورز و حکیم هنر و ادب ایران به حساب می‌آیند. عمق و غنای آثار ایشان از تنهایی و دانایی ایشان می‌آید. آثار استاد بهرام بیضایی سیلی بر صورت استبداد شرقی، جهل و بی‌عدالتی است. در «آرش»، «نُدبه»، «مرگ یزدگرد»، «مجلس قربانی سمنار» و «سیاوش خوانی» کمال نوشتن را می‌توانید ببینید و احساس کنید. واژگان عطر و بو و مهم‌تر از همه وظیفه دارند. بخشی از میراث معنوی ایشان گسترده کردن دایره واژگان از طریق فعال کردن «واژگان غیر فعال» به «واژگان فعال» است. بخشی از آگاهی نسل پس از انقلاب و امدار مطالعه آثار بزرگانی چون استاد بهرام بیضایی است.

آیا آنچه بیضایی تجربه کرد، حذف بود یا فرسایش تدریجی؟

سال ۱۳۹۰ استاد بهرام بیضایی به تئاتر شهر رفت. وارد اتاق مدیر تئاتر شهر شد. گفت: من بهرام بیضایی هستم؛ درام‌نویس و کارگردان تئاتر، این هم سه کتاب (که در میان آن‌ها «مجلس سهراب‌کشی» و «تاراج‌نامه» نیز بود)، که برای کار پیشنهاد می‌کنم. هر کدام را که شما تأیید کنید، هر سال و هر تاریخی که شما تعیین کنید، من آماده‌ام تا کار کنم. و بنابر اظهارات رئیس تئاتر شهر هیچ‌گاه این فرصت به او داده نشد. آقای بهرام بیضایی خوب می‌دانست که این‌جا ایران است. ممالک غرب نیست که برایش فرش قرمز پهن کنند تا کار کند، یا کلون در خانه‌اش را بزنند و بگویند چرا در منزل نشسته‌ای، شما حق بی‌کاری و استراحت ندارید. استاد استخوان خرد کرده‌ای چون او خوب می‌دانست که کجاست و چه کاره است. استاد بیضایی بسیار قوی و توانمند بود که کارش به اعتیاد و خودکشی نرسید. او چنان خود را در اوضاع سیاه و دلبره‌آور ایران زنده و تازه نگاه داشت که همچنان بنویسد و مؤثر باشد. نگاه کنید به بسیاری از نسل پس از او که دیگر پریده‌اند، خسته و مضمحل شده‌اند، به انزوا رفته و نیستند. او حقیقتاً شهسوار فرهنگ و هنر روزگار ما بود و هست.

سهام نهادهای فرهنگی در تنها ماندن بیضایی چقدر بود؟

اهالی هنر و فرهنگ هر چه خون دل می‌خورند از نهادهای به ظاهر فرهنگی و مدیران به ظاهر دلسوز و دغدغه‌مند است. چون در این نهادها و سازمان‌ها جز ریا، دروغ، فریب، باندبازی، یک‌سو‌نگری و سیاسی‌کاری چیز دیگری وجود ندارد. به بهرام بیضایی که یک اثر درخشان دینی به نام «روز واقعه» نوشته بود، از سوی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران سفارش داده شد تا نمایشی درباره امام علی بنویسد و کارگردانی کند. ایشان نمایش‌نامه «مجلس ضربت‌زنی» را نوشتند و با استاد مهدی هاشمی و دیگران شروع به تمرین کردند. دستور از بالا داده شد «چه معنا دارد بهرام بیضایی درباره امام علی نمایش کار کند؟» و پس از ۴۵ شب تمرین همه‌چیز تعطیل شد. آیا مردم با امثال بهرام بیضایی مشکل دارند یا هنرمندانی که همواره به شاگردی و وجود او افتخار کرده‌اند؟ تا به حال

صباخبر

دوشنبه‌ها از پلتفرم شیدا

SHEYDA.COM
پلتفرم پخش فیلم و سریال